

تاگور، طوطی هند در ایران

مجید احمدی*

آدمی می‌رود در میان ازدحامی پر هیاهو
تا فرونشاند نعره خاموشی خود را

* * *

بی‌زوال است انسان، پس
باید بمیرد در بی‌مرگی
یک اندیشه آفرینش‌گرا برای زندگی
که می‌تواند خود را
تنها در مشکلهای گوناگون یابد

زندگی عارف اندیشمند، موسیقی‌دان، نمایشنامه‌نویس شاعر و فیلسوف هندی
رابیندر نات تاگور، که در اواخر دوران کهنوت به هنر نقاش نیز روی آورد، روز هفتم
ماه می سال ۱۸۶۱ میلادی در شهر کلکته مرکز ایالت بنگال غربی هند، آغاز شد، تهاگر
نصبی بود که به‌عنوان سرور و مالک از سوی اهالی دهکده گوویندپور به‌جداً اعلامی وی
داده بودند وگرنه خاندان تاگور از برهمنان هند بودند و لقب تهاگر معمولاً به‌طبقه
شاتریا و زمینداران اطلاق می‌شود.

رابیندر نات که در کودکی «رابی» نامیده می‌شد کوچکترین فرزند دینندر نات
تاگور رهبر برهمنو سماج شاخه‌ای نوین از آیین هندویی بود که در قرن نوزدهم در
ولایت بنگال گسترش یافت. تاگور پس از اتمام تحصیلات دوران ابتدایی و متوسطه

* دانشجوی دکتری هنر، دهلی.

هنگامی که هفده سال از عمرش می‌گذشت برای ادامه تحصیل راهی انگلستان شد اما بدون دریافت مدرک تحصیلی در سال ۱۸۸۰ میلادی به هند برگشت.

اگرچه در تحصیل اکتسابی و دانشگاهی چندان موفق نبود، اما استعداد و قریحه خارق‌العاده‌ای وی را به شاعری تبدیل کرد که در سال ۱۹۱۳ میلادی جایزه ادبی نوبل را

برایش به‌ارمغان آورد. در سال ۱۹۱۹ میلادی پس از قتل عام جمع کثیری از مردان، زنان و کودکان هندی که در محوطه باغ جلیان والا در شهر امریتسر اجتماع کرده بودند به‌عنوان اعتراض تاگور نشان عالی خود را به دولت انگلستان عودت داد.

طبع لطیف تاگور از دوران کودکی اش آشکار شده بود چنان‌که اولین اشعار خود را هنگامی که هشت

سال از عمر او می‌گذشت، سروده بود و از حضور جلوه‌های زیبای هستی در دنیای کودکانه خود لذت می‌برد. خود می‌گوید:

”بخش مهمی از سالهای نخستین زندگی‌ام در تماشای جهان طبیعت گذشت. نگرستن بر جلوه‌های زیبای هستی به‌من شادی می‌بخشید، اغلب ساکن و خاموش کنار پنجره می‌نشستم به‌چشم اندازه‌های دور چشم می‌دوختم و یا چند جعبه خالی زیر پای خود می‌گذاشتم و از روزنه‌ای بر بالای معجر، رمیدن آفتاب بامدادین را از فراز درختان نارگیل، بازی اردکهای شیطان را در برکه‌ها، نقش و نگار ابرها در پهنه لاجوردین، تابش آفتاب بر گذرگاه مقابل که وهم‌انگیزی نموده کلبه‌های محقر شیرفروشان با رمه‌های شبان و حکایاتهای سرسبز و پردرخت که از لابلاهی ساختمانها می‌گذشتند، همه و همه را می‌دیدم و شیفته و بی‌قرار چشم از آنها بر نمی‌داشتم. این مشق چندان ژرف بود که هر گاه صبحگاهان چشم از خواب می‌گشودم، یقین داشتم که چیزهای تازه متولد شده

تاگور به دعوت موسولینی در ماه مه ۱۹۲۶ میلادی به ایتالیا و شهر ناپل سفر کرد و با دیکتاتور فاشیست ایتالیا بنیتو موسولینی ملاقات کرد. مهمان‌نوازی گرم دولت ایتالیا پس از نزدیک دو ماه اقامت و ایراد سخنرانی در مراکز مختلف بر علیه موسولینی به پایان رسید.

در طبیعت خواهم یافت تا محو زیبایی‌شان گردم و غرق لذت شوم. نوآفریده‌ای که شکوه و زیبایی‌شان بی‌پایان بود. من کودکی تنها بودم، دوستی نداشتم که با او همبازی شوم. اما در عوض این موهبت را داشتم که همه آن جلوه‌های با شکوه و زیبای طبیعت را هم صحبت خود انگارم. می‌پنداشتم که این دنیای بیرون از من هم کودکی است تنها به‌خود واگذاشده شده است. کودکی که درکنار پنجره بزرگ آسمان نشسته و به‌افق‌های ناپیدا می‌نگرد.“

شاهد همین تحصیلات و رؤیاهای کودکی حاصل سفرهای مختلف وی بود به‌طوری که اولین سفر خود را هنگام دوازده سالگی برای مدت چند ماه در هند آغاز کرد و پس از دیدار از شهر شانتی نیکیتن که بعدها در آنجا مرکز آموزش و دینی تأسیس کرد به‌شهرهای مختلف تا شهر امریتسر واقع در شمال ایالت پنجاب هند مسافرت کرد و سپس به‌مرکز کوه‌های هیمالیا و به‌شهر «دلھوزی» رسید. در این مرکز وی با علوم جدید، سانسکریت شعر کلاسیک و ستاره‌شناسی آشنا شد.

علاوه بر آن در طی سالهای ۱۸۷۸ تا ۱۹۲۲ میلادی تاگور به‌بیش از سی کشور در پنج قاره جهان مسافرت کرد. در بسیاری از این سفرها تاگور با ارائه آثار خود به‌مردم جهان دیدگاه‌های اجتماعی خود را نیز عرضه می‌کرد. در سال ۱۹۱۲ میلادی وی ترجمه انگلیسی آثار منظوم خود را به‌انگلستان برد و توانست نظر متفکران و شاعران بزرگی مانند چارلس اف، آندره، ویلیام بوتد یاتز، عدرا پوند، روبرت بریجز، ارتست رایز و توماس استرج مور را به‌خود جلب کند و در حقیقت یاتز مقدمه کتاب ترجمه گیتانجلی را نوشت. چارمات، آندره نیز بعدها به‌مرکز رابیندر نات تاگور در شانتی نیکیتن که معنی «آرام‌کده» را دارد، پیوست. پس از انگلستان در همان سال، شهرهای مختلف انگلستان را گشت و به‌امریکا رفت.

سپس در خلال سالهای ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ میلادی به‌منظور ارائه سخنرانی به‌مناطق مختلف امریکا و ژاپن مسافرت کرد و در خلال سخنرانی‌های خود ملی‌گرایی خصوصاً در امریکا و ژاپن را تقبیح کرد و در همان مسافرتها مقاله خود با عنوان «ملی‌گرایی در هند» را نوشت. افکار وی در رد ملی‌گرایی هم مورد تمسخر و هم مورد ستایش قرار گرفت، اما توانست وی را به‌عنوان چهره‌ای جهانی، تبدیل سازد و از جمله کسانی که

وی را ستودند، رومن رولاند، نویسنده سرشناس فرانسوی و برنده جایزه ادبی نوبل سال ۱۹۱۵ میلادی بود.

هنگامی که تاگور ۶۵ ساله بود به دعوت دولت «پرو» به امریکای جنوبی مسافرت کرد و علاوه بر پرو به مکزیک رفت. این دو دولت مبلغ یکصد هزار دلار به مدرسه شانتی نیکیتن تاگور اهدا کردند. اندکی بعد به شهر بوئنوس آیرس آرژانتین رسید و با وجود کسالت به ملاقات اندیشمند بزرگ آرژانتینی، خانم ویکتوریا اکامپو رفت و در ژانویه سال ۱۹۲۵ میلادی به هند مراجعت کرد. چند ماه بعد تاگور به دعوت موسولینی در ماه مه ۱۹۲۶ میلادی به ایتالیا و شهر ناپل سفر کرد و با دیکتاتور فاشیست ایتالیا نبیتو موسولینی ملاقات کرد. مهمان‌نوازی گرم دولت ایتالیا پس از نزدیک دو ماه اقامت و ایراد سخنرانی در مراکز مختلف بر علیه موسولینی به پایان رسید.

یک سال بعد تاگور به همراهی دو تن از نزدیکان سفر چهارماهه کشورهای جنوب آسیا را آغاز کرد و شهرهای بالی، جاوا، کوالالامپور، ملاکا، نهنانگ، سیام و سنگاپور را پشت سر گذاشت که حاصل آن سفرنامه‌ای تحت عنوان «جائری» است.

در اوایل سال ۱۹۳۰ میلادی سفر یکساله تاگور به امریکا و کشورهای اروپایی آغاز شد مراجعت وی از امریکا به انگلستان و فرانسه همزمان با نمایش آثار نقاشی وی در این دو کشور بوده. در همین سفر مجموعه مقالات و سخنرانی‌های خود را با عنوان «اندیشه انسانگرایی خدا و معنویت و باطن‌گرایی انسان» را برای ارایه در دانشگاه آکسفورد نوشت.

سیس به کشورهای دانمارک، سوئیس، آلمان و شوروی مسافرت کرد. در پایان این اندیشمند و شاعر و فرهیخته دنیا دیده هرچند پیر و فوتوت شده و رمقی در پاهایش نمانده بود و به مرز هفتاد سالگی نزدیک می‌شد. به واسطه عشق و علاقه‌اش به شاعر بلندآوازه ایران حافظ شیرازی دعوت رضا شاه پهلوی را پذیرفت و در آوریل سال ۱۹۳۲ میلادی آخرین سفر طولانی تاگور به ایران و عراق آغاز شد که حاصل آن سفرنامه «پارسیه یاتری» است.

باید اعتراف کرد ترجمه این سفرنامه کار ساده‌ای نیست چرا که تنها شرحی به وقایع و دیده‌ها و شنیده‌ها نیست که معمولاً در بسیاری از سفرنامه‌ها بدان پرداخته شده است.

آنچه که در برابر چشمان تاگور اتفاق می‌افتد با تفکر و دیدگاه‌های وی آمیخته می‌شود و حاصلش یادداشت‌های عالمانه است و نه خاطرات و اتفاقات سفر. با مطالعه کتاب طوطی هند سوی چمن و «مسافر ایران» نوشته رابیندر نات تاگور ترجمه جناب آقای دکتر نیاز احمد خان، تلاش مترجم در بیان صادقانه‌ای آنچه که تاگور نوشته است و رنج محدودیت زبان وی به‌غایت آشکار است.

هیچ ملّتی خواه هرچه که باشد تنها براساس مادّه‌گرایی نمی‌تواند مقام بزرگی را به‌دست آورد. مادّه‌گرایی محض یک وحشیگری مطلق است

جناب آقای دکتر نیاز احمد خان می‌نویسد: "با ملاحظه کم‌مایگی من به‌زبان فارسی به‌زبان بنگالی، (و نکته مهم) آن هم ادبیات تاگور این کاری بود بس دشوار و بدیها (کاستی‌ها) امکان ناپذیر ولی همزمان به‌مصدق «همّت مردان مرد خدا» من هم

همّت گماشتم و به‌این راه صعب و دشوار کمر بستم."

با این حال علاوه بر برخی از نارسایی‌های متن ترجمه که بیشتر هنگامی است که با دیدگاه‌ها و آرای تاگور برخورد می‌کنیم. نثر ترجمه با استفاده از گفتار رایج فارسی در هند، صمیمی است.

دکتر نیاز احمد درباره سفرنامه تاگور به ایران توضیح می‌دهد:

"این سفر (نامه) در چندین جهت حتّی امروز هم پرمایه و مربوط است. شاعر بزرگوار این سفر را به‌سنّ پوسیده (!) هفتاد سالگی پیش گرفت در نتیجه این سفر (برای ما) خزینه‌ای (گنجینه‌ای) پرارزش از نظریات وی بر چندین شئون زندگی (براساس جنبه‌های مختلف) زندگی، فرهنگ، اجتماع، تاریخ و سیاست است که پر از خود و درون‌نگری و تفکر عالی است. و نیز بازتابی از عاطفه و فکر پخته شاعر در برابر حالات مختلف و چیزهایی است که در مسیر راه سفر دیده و شنیده است. براستی ما شاعر را مبلغ صریحی می‌یابیم که بسیار آماده بروز تفکر خویش و واکنش در برابر موضوعات دور و نزدیک براساس تجربیاتش است. همین است که بارها دیده می‌شود که وی در حین گزارش سفر گاه‌گاهی فکر و احساسات خویش را نیز بیان می‌کند."

آغاز سفر براساس دعوت‌نامه‌ای از سوی دولت وقت ایران به‌دست تاگور رسید. علی‌رغم سن بالا، شایسته نمی‌داند که این دعوت را پذیرد.

”مورخ یازده آوریل ۱۹۳۲ میلادی به‌این نتیجه حتمی رسیدم که دیگر از سن و سالی گذشته‌ام تا بتوانم به‌ماجرای جوی جهانگردی تن در دهم. همین موقعی بود که دعوتی از طرف شاه ایران به‌دستم رسید. به‌خود گفتم شایسته نبود اگر از پذیرفتن آن ابا کنم.“

به‌هرحال دو دلی را کنار گذاشته و با اطمینان خاطری که از سوی دوست زرتشتی‌اش دینشاه ایرانی مبنی بر همراهی وی از بندر بوشهر و نیز همراهی آقای کیهان سرکنسول وقت ایران در بمبئی در این سفر، تاگور بار سفر را می‌بندد و به‌همراه عروش هنگام پگاه روز یازدهم میلادی از حومه کلکته به‌سوی فرودگاه این شهر حرکت می‌کنند.

هنگام پگاه بود که از حومه شهر کلکته حرکت کردم و همان‌گونه که در دوران کودکی از طبیعت صبحگاهی لذت می‌برد و برایش رموز فراوان به‌ارمغان می‌آورد، از پنجره کوچک خودروبی که با آن به‌طرف فرودگاه می‌رفت، طبیعت صبحگاهی را نظاره می‌کرد و دیده‌هایش را تشریح می‌کند:

”تزند آبرود گنگا در تاریکی‌ای پرسکوت و زیر چتر آسمان پرستاره با همه‌جریان داشت.“

خودرو به‌شاهراه اصلی رسید، این شاهراه همان‌گونه که مترجم گرامی توضیح داده است کلکته را به‌سایر شهرهای مهم شمالی هند تا دهلی و از آن‌جا تا پیشاور (واقع در پاکستان) متصل می‌کند این شاهراه توسط شیر شاه سوری (۱۶۸۶-۱۵۴۵ م) که ایالت بنگال را در سال ۱۵۳۹ میلادی تصرف کرد، ساخته شده بود. ماشین ما به‌شاهراه رسید لختی خاک راه با بوی زننده دوران امروزی که ناشی از تبخیر گازوئیل ماشین است، به‌هوا برخاست. درختان پربرگ و بارکه تنها شاهدان خاموش سالیان دور هستند، دو طرف جاده و دیوار ایستاده‌اند. (این شاهراه) در چندین دوره شاهد پیشروی سپاهیان پیروزمندی مانند خانها، مغولان هند شرقی و... بوده است که خاک افشان تغییر رژیم‌ها را اعلام می‌کردند.

کمی بعد به فرودگاه رسیدند و «اسب پران مکانیکی بالش گشوده، خاک را برهم زد و در فضا هیجایی پر باشد و با لرزه‌انگیزی از جای مجوف (تهی) به‌هوای باز تکان گرفت.

آنچه که در برابر چشمان
تاگور اتفاق می‌افتد با تفکر و
دیدگاه‌های وی آمیخته می‌شود
و حاصلش یادداشت‌های
عالمانه است و نه خاطرات و
اتفاقات سفر.

با اوج‌گیری هواپیما آثار زندگی و حرکت انسانها در برابر چشمان تاگور محو می‌شود و زمین و تنها لکه‌های سبز و خاکی رنگ است. هیچ اثری از آوایی، حرکتی و یا زندگی پیدا نیست. این زمین مثل این‌که از خاطر خدای بزرگ در رفته باشد. در نظر وی خطوط روی زمین خطوط کشف نشده‌ای است که شرح حال تمدن‌های قدیمی را بیان می‌کند.

پس از چند ساعت هواپیما برای سوخت‌گیری به شهر الله‌آباد وارد می‌شود و همین که اربابۀ پران آسمانی بر سطح فرودگاه زد، تکان شدیدی خورد مثل این‌که زمین بیزار آماده نیست از ش پذیرایی کند.

هنگام عصر هواپیماهای سوخت‌گیری و استراحت مسافران وارد شهر جوده‌پور واقع در غرب ایالت راجستان می‌شود و حاکم منطقه مهاراجها سینگ و همسرش به‌پذیرایی تاگور می‌آیند. صبح روز دوازدهم آوریل هواپیما شهر جوده‌پور را به‌مقصد کراچی ترک کرده و حوالی ظهر همان روز به کراچی رسیدیم و مردمان آن شهر با گرم‌دلی تمام از ما پذیرایی کردند پس از صرف غذایی لذیذی که خانمهای بنگالی محلی با محبت زیاد تهیه کرده بودند ما دوباره سوار هواپیما شدیم.^۱

پس از کراچی مسافران به‌سوی ایران پرواز می‌کنند. هواپیما در ارتفاع بالای دریا به‌سوی ایران می‌رود دست راست ریگستان کوهستان و دست چپ ما آب نیلگون

۱. با توجه به وضعیت تجاری و رونق اقتصادی شهر کراچی، در این شهر بندری مردمان زیادی از مناطق مختلف هند به‌کار مشغول بوده‌اند. لذا تعداد خانواده‌های ایالت شرقی بنگال در این شهر چشمگیر بوده است.

به‌تنها سفر وزش باد شدت گرفت. هیجان باد بر روی زمین می‌تواند براندام اشیای مختلف مهر وجودش را اثبات کند. اما در بلندی آسمان وجودش با تکانهای هواپیما احساس می‌شد، خیلی دور در آنسوی پایین دریای کف‌آلوده خط‌های سفیدش چنان می‌نمود که ریز ریز نقوش است که با حرکات آزار و سریع قلم موی نقاشی، ترسیم شده است. هیجان و خروش موج دریا دیگر دیده و شنیده نمی‌شد.

ایرانیان شعرا را بسیار دوست دارند. به‌زور شهرت شاعری‌ام موفق شدم محبت آنان را بخرم بدون آن‌که هدیه‌ای به‌خدمتشان تقدیم کنم.

در زمان کمی هواپیما به‌جاسک در ایران می‌رسد و از سوی فرماندار پیام خوش‌آمدگویی از طریق تلگراف ارسال می‌شود. ظاهراً بندر جاسک در آن زمان رونقی نداشته است. «جاسک» این دهکده‌ای است عادی واقع در ریگستان ساحلی، در آن‌جا چند خانه کوچک گلی و چهار گوشه با سقف مسطح مثل صندوق گلی اینسو و آنسو پراکنده بود.

در سال ۱۸۹۲ میلادی هنگامی که تاگور به‌اروپا سفر کرده بود با این سؤال مواجه می‌شود که چه چیز او را به‌دیوار غرب کشانده است؟ تاگور یک متفکر آسیایی با بینش منتقدانه به‌روند استعماری غرب است. غرب اگرچه دوره ابرقدرتی خود را می‌گذراند اما دچار ماده‌گرایی گشته و از معنویت بدور افتاده بود تاگور می‌گوید:

”هیچ ملتی خواه هرچه که باشد تنها براساس ماده‌گرایی نمی‌تواند مقام بزرگی را به‌دست آورد. ماده‌گرایی محض یک وحشیگری مطلق است. کی می‌تواند حقیقت علمی را درک کند که قدر حقیقت را به‌نهایت کمال درک کرده و به‌آن احترام بگذارد. این یک اعتقاد روحانی است و کوششی بسیار دشوار که در راه شناخت حقیقت و دست‌یابی به‌آن نیاز به‌از خود گذشتگی داشت. روز به‌روز اروپا علم را به‌یک وسیله پیشبرد خوشنودی و طمع خویش محدود کرده است. در نتیجه فشار طمع و حرس شدیدتر می‌شود و حجم آن غول آسا می‌شود به‌این سبب حسادت، خسونت را به‌سراسر جهان گسترش داده است و هویت

ملّی کشورهای زیادی را نابود کرده است. شدّت آرزو نشانه بی‌روحي انسان است.“

تاگور در جواب این‌که چه چیزی وی را به‌دیار غرب کشانده می‌گوید:
 ”آمده‌ام تا سیمای واقعی و ویژه انسانی را به‌بینم که در اروپا یافت می‌شود.“
 به‌همین خاطر هنگامی که ندایی از طرف ایران به‌گوشش رسید ”بار دیگر وجدانم به‌سوی آن کرانه آسمان چشم دوخته و با تفکّری جستجوگر مشتاق گشت.“
 ”پس از مسافرتی دو روزه‌ای به‌آستانه در ایران قدم گذاشتم. صبح روز دیگر به‌بوشهر رسیدم.“

بوشهر شهری‌ست ساحلی که در آن‌جا کشتی‌ها لنگر می‌اندازند. در میان شهرهای ایران این شهری‌ست عادی. یکی از نمایندگان مجلس سنای وقت به‌استقبال وی رفت و تاگور درباره‌ی خصوصیات ویژه ایران در دوره حاضر از وی سؤال می‌کند. سؤالی مشکل که چراکه ایران دوره عقب‌ماندگی خود را با انقراض حکومت قاجار پشت سرگذاشته و وارد یک جریان روشنگری شده است. روشنگران ما از ستّها به‌دور افتاده‌اند.

تاگور از بدو ورود به‌ایران با مهمان‌نوازی معروف ایران روبه‌رو شد، وی می‌گوید:
 از بدو ورودها به‌این سرزمین مراسم گوناگون استقبال از ما به‌صورت‌های مختلف برگزار می‌شود. نمی‌دانم چگونه توجیه کنم. به‌عنوان یک شخص، در میان مردم بوشهر چه ارزش و مقامی دارم با نگاهی به‌سوابق، زبان مادری‌ام، افکار و فعالیت‌هایم، هویت من برایشان چیزی نیست در حدّ موجود ناشناخته و بیگانه‌ای از دور دست. در اروپا شناخت شعر من همراهم بود. آنان به‌خوبی با فکر من آشنا بودند و ارزیابی‌ام می‌کردند. ایرانیان نیز مرا به‌عنوان یک شاعر می‌دانند اما پیش آن‌ها شاعر جداگانه و بیگانه‌ای نیستم. ایرانیان شعرا را بسیار دوست دارند. به‌زور شهرت شاعری‌ام موفق شدم محبّت آنان را بخرم بدون آن‌که هدیه‌ای به‌خدمتشان تقدیم کنم. در سایر جوامع ادبا و شعرا تنها در جامعه ادبی جایگاه دارند اما در اینجا چنین نیست. علاوه بر آن تاگور معتقد است که از نژاد هند و آریایی است و ایرانیان نیز آریایی هستند و لذا ”با ایشان خویشاندی خونی دارم.“ غیر از آن اگرچه شعر تاگور هنوز به‌میان مردم راه نیافته بود.